

آموزه های شاهنامه به نظامیان (۴): از دنیای ناپایدار تا شهادت در میدان کارزار

دکتر احمد فاضل

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان (اصفهان)

چکیده

فردوسی می‌گوید دنیا بی‌وفا و ناپایدار است؛ به سان فسانه و باد که از خواب به یاد می‌ماند. این دنیا "سرانجام نیک و بدش بگذرد"؛ بنابراین وقتی انسان باور کند که "جهان یادگار است و ما رفتنی"، چرا به زیاده‌خواهی و آرز دست بیازد و دل در گرو این سرای سپنجی ببازد. باید "جز از تخم نیکی" نکارد و تا زنده است، جز برای "دین و راستی" سر فرو نیارد. شاهنامه به انسان یادآوری می‌کند که مرگ محتوم است و ما یکسره شکار مرگیم و برای مرگ، زاده شده‌ایم؛ پس باید همواره آماده آن باشیم. رزم‌آوران میدان نبرد هم وقتی بدانند که مرگ حق است و باید تسلیم تقدیر باشند، دیگر از آن هراسی ندارند و در مقابل پولاد تیغ، از جان دریغ نمی‌کنند؛ زیرا معتقدند وقتی اجل فرا برسد، "چه در سور میرد چه در کارزار". به همین خاطر، یک سپاهی دلاور، مرگ با عزت و شهادت در کارزار را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح می‌دهد؛ چون "زمانه به مرگ و به کشتن یکی است". بنابراین "چه نیکوتر از مرگ در کارزار". او کشتن و کشته شدن در میدان جنگ را به تعبیر قرآن اِحْدَى الْحُسَیْنِین می‌داند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد و هراسی از مواجهه با دشمن به خود راه نمی‌دهد.

واژه‌های کلیدی: فردوسی، شاهنامه، دنیا، نیکی، مرگ، جنگ، کشتن و کشته شدن

مقدمه

بی‌تردید یکی از عوامل مهمی که در میدان‌های نبرد نقش محوری و اساسی را در شکست یا پیروزی نظامیان ایفا می‌کند، ایمان و اعتقاد آنان به مبانی فکری و اصول عقیدتی است. افرادی که دارای نگرش‌های مادی و دنیاگرایی هستند، تا جایی تلاش می‌کنند که منافع آن‌ها را تأمین سازد و هرگز حاضر نیستند جانشان را با دنیایشان سودا نمایند. اما آنانی که از بنیان‌های فکری استوار و استحکام اصول اعتقاد توحیدی برخوردارند، در راه جهاد ایمانی از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند و تا پای جان در راه ادای تکلیف خود می‌ایستند. این‌ها کسانی هستند که خداوند، استقامتشان را چونان بنایی سربین و مستحکم توصیف می‌کند: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ (صف / ۴)**.

به یقین فرماندهان نظامی، باید همواره دغدغه تحکیم فرهنگ ایمانی نیروهای خود را مدّ نظر داشته باشند که این امر می‌تواند از سپاهیان در برابر دشمنان، کوهی استوار و شکست‌ناپذیر بسازد تا هیچ قدرتی هوس طمع و تجاوز را حتّی به ذهن خود هم خطور ندهد.

فردوسی در شاهنامه زیبای خود، همواره با توصیه‌های اخلاقی و اعتقادی سعی دارد باورهای اصیل و خدایی افراد را بالا ببرد تا در بحبوحه‌های سخت و طاقت‌فرسای میدان‌های جنگ، بتوانند در مقابل تمام ناملازمات، پایداری کنند. می‌خواهد این باور را تقویت نماید که تعلق خاطرشان را به دنیا کم کنند و بدانند دنیا برای کسی باقی نمی‌ماند. به آن‌ها می‌باوراند که مرگ حق است و در قطعیت آن نباید تردیدی به خود راه دهند. نتیجه این باورها این است که انسان دل در گرو تعلّقات دنیایی نبندد، در راه وظایف انسانی و الهی خود از مرگ نهراسد و در زندگی به بدی دست نیازد و همواره به کارهای نیک و ماندگار بپردازد:



سرانجام با خاک باشیم جفت دو رخ را به چادر بیايد نهفت
 بیا تا همه دست نیکی بریم جهان جهان را به بد نسپریم
 بکوشیم بر نیکنامی به تن کز این، نام یابیم بر انجمن
 (ج ۷، ص ۱۹۲)

در چنین حالتی است که مدینه فاضله انسانی تحقق می یابد. آنچه در این مقاله به آن پرداخته شده، همین گوشزدهای اخلاقی فردوسی است که این شاعر گرانمایه، به مناسبت در جای جای شاهنامه خود، آن ها را برای خوانندگانش تبیین کرده است.

دل نبستن به دنیای فانی

آدمی از زمانی که چشم به این جهان خاکی می گشاید، به تدریج بر تعلقات و دلبستگی هایش افزوده می شود؛ تا جایی که دل کندن از آن ها برایش دشوار می گردد. این امری طبیعی است؛ لکن آنچه اهمیت دارد، باور به ناپایداری و فناپذیری دنیاوی است. اگر انسان به این باور و یقین برسد، بریدن رشته تعلقات برایش آسان می شود و به نیکی های ماندگار می اندیشد. فردوسی به طور مکرر این نکته را به خوانندگانش گوشزد می کند که :

اگر تخت یابی اگر تاج و گنج و گر چند پوینده باشی به رنج ،
 سرانجام جای تو خاک است و خشت جز از تخم نیکی نیایدت کشت
 (ج ۹، ص ۲۳۷)

انسان باید بداند که:

نه فرزند ماند نه تخت و کلاه نه ایوان شاهی و گنج و سپاه
 (ج ۸، ص ۱۹۴)



همواره باید به این هشدار امام علی(ع) توجه داشت که: «فَازِمَعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالُ؛ وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ وَلَا يَطْوِلَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ» (خطبه ۵۲، ص ۸۰): ای بندگان خدا! کوچ کنید از سرایی که سرانجام آن نابودی است. مبدا آرزوها بر شما چیره گردد. مپندارید که عمر طولانی خواهید داشت». فردوسی مخاطبانش را از این آرزو و آرزو بر حذر می‌دارد و آنان را به دین و راستی می‌خواند:

چه پیچی همی خیره در بند آز چو دانی که ایدر نمائی دراز
گذر جوی و چندین جهان را مجوی گلش زهر دارد به سیری مبوی
مگردان سر از دین و از راستی که خشم خدا آورد کاستی
(ج ۸، ص ۱۰۹)

دنیا سرایی بیش نیست، افسانه است، چونان خوابی است که بعد از بیداری، اثری از آن نیست و به قول رودکی:

این جهان پاک خواب کردار است آن شناسد که دلش بیدار است
بنابراین دل بستن به چنین خواب و رؤیا و افسانه و بادی، جز فریب‌کاری نخواهد بود:

و دیگر که گیتی فسانه است و باد چو خوابی که بیننده دارد به یاد
چو بیدار گردد نبیند به چشم اگر نیکویی دید اگر درد و خشم
(ج ۸، ص ۱۹۹)

امام علی(ع) می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا، وَ أَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزِلِكُمْ الَّتِي خُلِقْتُمْ لَهَا وَ لَا الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا. أَلَا وَ أَنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا...» (خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۲): آگاه باشید! همانا این دنیا که آرزوی آن را می‌کنید و بدان روی می‌آورید و شما را گاهی به خشم می‌آورد



و زمانی خشنود می سازد، خانه ماندگار شما نیست و منزلی نیست که برای آن آفریده و به آن دعوت شدید. آگاه باشید! نه دنیا برای شما جاودانه و نه شما در آن جاودان خواهید ماند....».

چنین است کردار چرخ بلند	دل اندر سرای سپنجی مبند
گهی گنج بینم از او گاه رنج	برآید به ما بر، سرای سپنج
اگر صد بود سال اگر صد هزار	گذشت آن سخن کاید اندر شمار
کسی کو خریدار نیکو شود	نگوید سخن تا بدی نشنود

(ج ۸، ص ۴۳۰)

بی وفایی، خاصیت دنیا است. او پیمانش را به پایان نمی برد. خود می پرورد و سپس پرورده خود را نابود می سازد. به قول ناصر خسرو، اگر او را به خود بخوانی، از تو می گریزد و اگر از او بگریزی، به سوی تو می آید:

گیتیت یکی بنده بدخوست، مخوانش
زیرا ز تو بدخو بگریزد چو بخوانیش
این دگرگون سازی، خاصیت این روزگار گردنده است:

چنین است کردار گردان سپهر	ببرد ز پرورده خویش مهر
چو سر جویش، پای یابی نخست	وگر پای جویی، سرش زیر توست

(ج ۵، ص ۲۲۱)

امام علی (ع) می فرمایند: «وَأَعْلَمُ بَأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ، وَأَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دَوَلٍ (نامه ۷۲، ص ۴۴۴): بدان که روزگار دو روز است: روزی به سود و روزی به زیان تو و همانا دنیا خانه دگرگونی هاست.».

چنین است رسم سرای سپنج	گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج
سرانجام نیک و بدش بگذرد	شکار است مرگش همی بشکرد

(ج ۲، ص ۱۳۸)

نتیجه سخن این که حقیقت این درد و رنج یا کام و گنج را باید در سرای باقی جست، نه در این دار فانی. حاصل عذاب اخروی یا کامیابی و سعادت جاودانی در سرای باقی را هم اعمال و رفتار این جهانی انسان رقم می‌زند. به همین خاطر توصیه همیشگی فردوسی، نیکی‌گرایی آدمی در این حیات دنیایی است:

چه جویی همی زین سرای سپنج	کز آغاز رنج است و فرجام رنج
بریزی به خاک ار همه زآهنی	اگر دین‌پرستی ور آهرمنی
تو تا زنده‌ای سوی نیکی گرای	مگر کام یابی به دیگر سرای

(ج ۶، ص ۳۳۷)

فردوسی می‌گوید همه کسانی که رهسپار دیار مرگ شدند و هیچ نشانی از آن‌ها نیست، این پیام عبرت را برای زندگان جهان گذاشته‌اند که دنیا برای شما باقی نمی‌ماند؛ پس تا هستید دست از نیکی و پاکی برندارید:

کجا آن سر و تاج شاهنشهان	کجا آن بزرگان و فرخ مهان
کجا آن سواران گردنکشان	کز ایشان نبینم به گیتی نشان
کجا آن پری‌چهرگان جهان	کز ایشان بُدی شاد جای مهان چنان
هرآن‌کس که رخ زیر چادر نهفت	چنان دان که گشته‌است با خاک جفت
همه دست پاکی و نیکی بریم	جهان را به کردار بد نشمریم

(ج ۷، ص ۴۰۹)

شاهنامه از زبان قهرمان خود، رستم هم همین حقیقت را بیان می‌کند که آنچه از انسان در این جهان به یادگار می‌ماند، همان انسانیت و مردمی و نیکونامی است که اگر باشد شربت مرگ هم برای آدمی خوشگوار می‌گردد:

جهان یادگار است و ما رفتنی	به گیتی نماند به جز مردمی
به نام نکو گر بمیرم رواست	مرا نام باید که تن مرگ راست



کجا شد فریدون و هوشنگ شاه که بودند با گنج و تخت و کلاه
برفتند و ما را سپردند جای جهان را چنین است آیین و رای
(ج ۶، ص ۲۹۸)

آهنگ نهنگ آسای مرگ

آغوش مرگ برای همه انسان‌ها باز است. هیچ راهی برای رهایی از مرگ وجود ندارد. برای هر مشکلی راه حلی است جز مرگ که هیچ گریز و گزیری برای آن نیست: همه کارهای جهان را در است مگر مرگ، کان را دری دیگر است
(ج ۶، ص ۲۹۳)

به تعبیر قرآن کریم: «أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ (نساء / ۷۸): هرکجا باشید، شما را مرگ درمی‌رسد؛ هرچند در دژهایی استوار و مرتفع به سر برید.»

نیابد کسی چاره از چنگ مرگ جو باد خزان است و ما همچو برگ
(ج ۷، ص ۷)

آدمی از هر قشر و فرقه و نژادی باشد، باید در مقابل مرگ سر تسلیم فرود آورد. ما همه شکارهای آماده برای نهنگ مرگ هستیم. به فرموده امام علی (ع): «أَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ؛ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ؛ وَالْدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ (نامه ۲۷، ص ۳۷۰): شما همه شکار آماده مرگ هستید. اگر توقف کنید شما را می‌گیرد و اگر فرار کنید به شما می‌رسد. مرگ از سایه شما به شما نزدیک‌تر است. نشانه مرگ بر پیشانی شما زده شده است. دنیا پشت سر شمت در حال درهم پیچیده شدن است.»

شکاریم یکسر همه پیش مرگ سری زیر تاج و سری زیر ترگ
(ج ۲، ص ۲۴۱)

در این راه به تعبیر فردوسی، تفاوتی بین شاه و سرباز و فرمانده وجود ندارد. چه بنده باشیم و چه آزاد، همه برای مرگ زاده شده‌ایم:

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم ار ایدون که ترکیم ار آزاده‌ایم
(ج ۸، ص ۳۷۹)

امام علی (ع) می‌فرماید: « نَحْنُ أَعْوَانُ الْمَوْتِ، وَأَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحُتُوفِ؛ فَمَنْ آيَنَ نَرْجُوا الْبَقَاءَ وَهَذَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا، إِلَّا أَسْرَعَا الْكَرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنِيَا وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعَا (حکمت ۱۹۱، ص ۴۸۴): ما یاران مرگیم و جان‌های ما هدف نابودی‌ها. پس چگونه به ماندن جاودانه امیدوار باشیم؟ در حالی که گذشت شب و روز، بنایی را بالا نبرده جز آن که آن را ویران کرده و به اطراف پراکنده است.

چنین است آیین چرخ روان اگر شهریاریم و گر پهلوان
بزرگی به فرجام هم بگذرد شکار است، مرگش همی بشکرد
(ج ۶، ص ۴۰۱)

ما برای مرگ زنده‌ایم و هرکس از مادر زاده شد باید منتظر رفتن هم باشد:
همه مرگ راییم تا زنده‌ایم به بیچارگی در، سرافکنده‌ایم
(ج ۷، ص ۱۰۱)
هرآن‌کس که زاید ببایدش مُرد اگر شهریار است گر مرد خُرد به
(ج ۷، ص ۱۰۴)

در نهج البلاغه آمده است: « إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُوا لِلْمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَأَبْنُوا لِلْخَرَابِ (حکمت ۱۳۲): خدا را فرشته‌ای است که هر روز بانگ می‌زند: بزیاید برای مردن، فراهم آورید برای نابود شدن و بسازید برای ویران گشتن.»

آهنگ مرگ، نهنگ آساست یا چونان شیری که کسی از چنگال او رهایی ندارد و حال آن که خود شیر درنده نیز شکار او می‌شود:



که جز مرگ را کس ز مادر نژاد ز دهقان و تازی و رومی نژاد
به کردار شیر است آهنگ اوی نیچد کسی گردن از چنگ اوی
همان شیر درنده را بشکرد به خواری تن ازدها بسپرد
(ج ۷، ص ۴۰۹)

مهم این است که ما چه نگرشی در مورد مرگ داشته باشیم. فردوسی می گوید انسان همواره باید برای مردن آماده باشد و به نشانه های آن در وجود خود تأمل کند؛ به خصوص کسی که سال عمرش به چهل رسید، انتظار مردن در او قوت می گیرد:

چو سال جوان برکشد بر چهل غم روز مرگ اندر آید به دل
چو یک موی گردد به سر بر سپید بیايد گسستن ز شادی امید
چو کافور شد مشک معیوب گشت به کافور بر، تاج ناخوب گشت
(ج ۷، ص ۳۶۷)

فردوسی در بیت آخر، نکته زیبا و ظریفی را بیان می کند. منظور از کافور، موهای سفید است. او می گوید فکر و اندیشه پادشاهی و تخت و تاج و به طور کلی دنیاگرایی برای کسی که موهایش سفید شده، زشت و نازیباست. شاهنامه در گوشه های اخلاقی خود به همه مخاطبانش، در مورد اسکندر هم که جهان را گرفت و تحت تسخیر خود درآورد، می گوید:

نمانی همی در سرای سپنج چه یازی به تخت و چه نازی به گنج
(ج ۷، ص ۱۰۷)

اسیران خاک، درس عبرتی برای زندگان هستند که نه به جاه مقام خود بنازند و نه هوس جاودانگی در این دنیا را در سر بپرورانند:

کجا شد فریدون و هوشنگ و جم ز باد آمده باز گردد به دم
همان پاک زاده نیاکان ما گزیده سزاوار و پاکان ما،

برفتند و ما را سپردند جای نماند کس اندر سپنجی سرای
(ج ۶، ص ۳۰۷)

توصیه‌های فردوسی بسیار عجیب است و هشدارهای اخلاقی او زلزله در جان آدمیان می‌اندازد. زبان او آنچنان جدی و تأثیرگذار است که بر دل هر خواننده‌ای می‌نشیند. با وجود گذشت حدود یازده قرن از زمان فردوسی، گویا او هم‌اکنون رو به روی ما نشسته و با همین زبان امروزی سخن می‌گوید و شیوا و شیرین و زیبا و دلنشین، پدرا نه نصیحت می‌کند که دل به این سرای کهن نبندید، بدی نکنید، مغرور جاه و مقام خود نباشید که دنیا به هیچ کس رحم نکرده و نمی‌کند و همه را در کام خود فرو می‌بلعد. بزرگ‌ترین قدرتمندان عالم را از بستر نرم و راحت و تخت سلطنت بر بستر و بالین خاک و خشت می‌خواباند.

به ابیات زیر، با خلوص دل و صدق نیت دقت کنیم و بارها و بارها آن‌ها را بخوانیم. اگر این مقاله هیچ نکته دیگری جز همین چند بیت نداشت، آیا برای هشیاری دل‌ها کافی نبود؟ به راستی آیا حجت بر خوانندگان شاهنامه تمام نیست؟

الا ای خریدار مغز سخن	دلت برگسل زین سرای کهن
کجا چون من و چون تو بسیار دید	نخواهد همی با کسی آرمید
اگر شهریاری و گر پیشکار	تو ناپایداری و او پایدار
چه با رنج باشی چه با تاج و تخت	ببایدت بستن به فرجام رخت
اگر ز آهنی چرخ بگدازدت	چو گشتی کهن نیز ننوازدت
چو سرو دلارای گردد بخم	خروشان شود نرگسان دژم
همان چهره ارغوان زعفران	سبک مردم شاد گردد گران
اگر شهریاری و گر زیردست	به جز خاک تیره نیابی نشست
کجا آن بزرگان با تاج و تخت	کجا آن سواران پیروز بخت

کجا آن خردمند کندآوران کجا آن سرافراز و جنگی سران
کجا آن گزیده نیاکان ما کجا آن دلیران و پاکان ما
همه خاک دارند بالین و خشت خنک آن که جز تخم نیکی نکشت
(ج ۷، ص ۱۸۶ و ۱۸۷)

مرگ، به قول معروف، دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. شتری است که در خانه هرکسی می‌خواهد :

یکی زود سازد یکی دیرتر سرانجام بر مرگ باشد گذر
(ج ۲، ص ۲۴۶)

عمر طولانی هم دلیل رهایی از عزرائیل و فراموشی او نیست؛ زیرا :
همه مرگ راییم شاه و سپاه اگر دیر مانیم اگر چندگاه
(ج ۶، ص ۴۰۴)

معمولاً همه انسان‌ها بر این باور آگاهند؛ ولی غفلت و بی‌خبری و دنیاگرایی و حس جاودانگی زندگی دنیوی، آن‌ها را از پابندی به این حقیقت دور می‌کند؛ وگرنه کیست که نداند:

اگر چرخ گردان کشد زین تو سرانجام خشت است بالین تو
اگر عمر باشد هزار و دویست به جز خاک تیره مرا جای نیست
(ج ۲، ص ۲۶۱)

و یا :

وگر صد بمانی و گر صد هزار به خاک اندرآید سرانجام کار
(ج ۷، ص ۱۱۱)

پس به قول فردوسی باید آماده بود و فکر درنگ و ماندن را از سر خارج کرد:
نه ایدر همی ماند خواهی دراز بسیچیده باش و درنگی مساز

به تو داد یک روز نوبت پدر سزد گر تو را نوبت آید به سر
و گر صد بمانی و گر صدهزار به خاک اندر آید سرانجام کار
(ج ۲، ص ۲۴۹)

نقش نگرش به دنیا و مرگ، در حرکت جهادی رزمندگان

بی‌گمان، یقین و ایمان به دو مقوله‌ای که در صفحات پیش ذکر شد، یعنی فناپذیری و ناپایداری دنیا و نیز حقیقت و قطعیت مرگ، می‌تواند تأثیر شگرفی در حیات و حرکت انسان داشته باشد. به‌ویژه وجود این عامل در حرکت جهادی، بسیار لازم است. این ایمان و یقین، عاملی قدرت‌آفرین و ترس‌شکن است که می‌تواند نصرت و پیروزی را برای نیروهای رزمنده تأمین نماید. بنابراین باید نسبت به تقویت آن در قشر نظامیان و ارتقای بینش و بصیرت کافی آنان کوشید.

رزمنده‌ای که دلبستگی به دنیا و متاع دنیایی نداشته باشد، در میدان نبرد نیز سستی از خود نشان نمی‌دهد و ترس و واهمه‌ای وجود او را فرا نمی‌گیرد. این تعلقات است که دست و پای افراد را می‌بندد و مانع حضور آنان در میدان‌های سخت می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ، فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه / ۳۸): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده‌است که وقتی به شما می‌گویند در راه خدا برای جهاد حرکت کنید، کندی و سنگینی می‌کنید و به زمین می‌چسبید؟ آیا به زندگی دنیا بسنده کرده و آن را پسندیده و از زندگی آخرت چشم پوشیده‌اید؟ پس بدانید که بهره زندگی دنیا در برابر آخرت جز بهره‌ای ناچیز نیست.»

چو دانی که از مرگ خود چاره نیست ز پیری بتر نیز پتیاره نیست،
جهان را به کوشش چه جویی همی گل زهر خیره چه بویی همی



ز تو باز ماند همین رنج تو به دشمن رسد کوشش و گنج تو
 ز بهر کسان رنج بر تن نهی ز کم دانشی باشد و ابلهی
 پیام است از مرگ، موی سپید به بودن چه داری تو چندین امید
 (ج ۷، ص ۶۷)

یک نظامی مسلمان و با اخلاص، همواره به تکلیف خود می‌اندیشد و فکر زن و فرزند و دنیا را به او را به خود مشغول نمی‌سازد. در عین حال از مرگ هم نمی‌هراسد؛ زیرا به سرنوشت محتوم و اجل معین خود در وقت مقرر یقین دارد:

« قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه / ۵۱) : بگو جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده است، چیزی به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست و در هر حال به فرمان او عمل می‌کنیم و بر او توکل داریم که مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند.»

فردوسی می‌گوید آنچه برای یک نظامی مهم است، این است که باید تسلیم تقدیر خویش باشد و در هر شرایطی به وظیفه خود عمل کند. هیچ چیزی او را از انجام مأموریت باز ندارد. نه پیروزی در جنگ او را مغرور و غافل سازد و نه شکست، روحیه او را درهم بشکند؛ زیرا :

چنین است فرجام روز نبرد یکی شاد و پیروز و دیگر به درد
 به پیروزی اندر بترس از گزند که یکسان نگردد سپهر بلند
 (ج ۵، ص ۱۱۴)

نظامیان و رزمندگان باید بدانند که سربلندی آنان در گرو فداکاری آنهاست. کسانی که از جان و دل مایه بگذارند، عزتمندند و کسانی که از خطر بهراسند، به پستی می‌گیرند. این فداکاری و ایثارگری، به خصوص در بحبوحه‌های جنگ، خود را نشان

می‌دهد و حتّی می‌تواند سرنوشت جنگ را اگر به نفع دشمن هم در حال رقم خوردن باشد به سود خودی تغییر دهد:

چنین گفت با طوس، گودرز پیر	که ما را کنون جنگ شد ناگزیر
سه روز از بود خوردنی، بیش نیست	ز یک سو گشاده رهی، پیش نیست
نه خورد و نه چیز و نه بار و بنه	چنین چند باشد سپه گرسنه
کنون چون شود روی خورشید زرد	پدید آید آن چادر لاجورد،
بباید گزیدن سواران مرد	ز بالا شدن سوی دشت نبرد
بسان شیبخون یکی رزم سخت	بسازیم تا چون بود یار، بخت
اگر یک به یک تن به کشتن دهیم	و گر تاج گردنکشان برنهم،
چنین است فرجام آوردگاه	یکی خاک یابد یکی تاج و گاه

(ج ۴، ص ۱۵۱)

مأموریت اصلی نیروی نظامی، جنگ و دفاع و پاسداری است. او وظیفه دارد تمام توان خود را در این طریق به کار گیرد، از سختی‌ها نهراسد، بلاها را به جان بخرد و فداکاری و ایثارگری و شهادت خود را در میدان‌های نبرد به منصه ظهور برساند:

و گر بارد از ابر، پولاد تیغ	نشاید که داریم ما جان دریغ
به گودرز گفت ای جهان‌پهلوان	به جایی که پیکار خیزد به جان،
نه فرزند باید نه گنج و سپاه	نه آرم سالار و فرمان شاه

(ج ۵، ص ۱۲۳)

مرگ با عزّت، بهتر از زندگی با ذلّت

هیچ کس در جهان، جاودان نخواهد زیست. بقا مختصّ ذات لایزال الهی است که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (الرّحمن / ۲۶ و ۲۷): هر که بر



روی زمین است فانی خواهد شد و پروردگارت که شکوهمند و گرامی است، باقی می ماند.» به تعبیر دیگر قرآن «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص / ۸۸) : هرچه جز خداست نابود می شود و حاکمیت و تدبیر جهان هستی در اختیار اوست و شما به او بازگردانده می شوید.»

به گفته فردوسی، آنچه از انسان باقی می ماند، نام نیک و بد است و جز آن افسانه ای بیش نیست:

که کس در جهان جاودانه نماند	به گیتی به ما جز فسانه نماند
هم آن نام باید که ماند بلند	چو مرگ افکند سوی ما بر کمند
زمانه به مرگ و به کشتن یکی است	وفا با سپهر روان اندکی است

(ج ۵، ص ۱۸۱)

این شاعر حماسه سرا، با تمثیل زیبایی می گوید کشته شدن در راه عزت و شرافت، بسیار والاتر از این خواهد بود که کسی به خاطر چند روز بیش تر ماندن، حقارت منت و تسلیم در مقابل زورگویی را بپذیرد:

مرا مرگ بهتر از آن زندگی	که سالار باشم کنم زندگی
یکی داستان زد براین بر پلنگ	چو با شیر جنگ آورش خاست جنگ
به نام از بریزی مرا گفت خون	به از زندگانی به ننگ اندرون

(ج ۵، ص ۱۰۰)

چه نیکوست اگر انسان باور داشته باشد که اجل هرکسی مقرر و مقدر شده است و ساعتی پس و پیش نمی افتد که: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (اعراف / ۳۴).

تو داد خداوند خورشید و ماه	به مردی مدان و فزون سپاه
چو بر مهتری بگذرد روزگار	چه در سور میرد چه در کارزار

چو فرجامشان روز رزم تو بود زمانه نه کاهد، نه خواهد فزود
(ج ۷، ص ۹۴)
به همین خاطر، فردوسی می گوید چه زیباتر که این مرگ به جای بستر راحت در
عرصه کارزار باشد:

نگر تا چه گویم یکی بشنوید به دین خدای جهان بگروید
نگر تا نترسید از مرگ و چیز که کس بی زمانه^۱ نمرده است نیز
که را کشت خواهد همی روزگار چه نیکوتر از مرگ در کارزار
(ج ۶، ص ۱۰۹)
امام علی (ع) می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ. وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، لَأَلْفُ
ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ (خطبه ۱۲۳، ص ۱۷۲):
همانا گرامی ترین مرگ ها کشته شدن در راه خداست. سوگند به آن کسی که جان پسر
ابوطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسان تر از مرگ در بستر
استراحت، در مخلفت با خداست.»

مرگ جسمانی که فاقد نیکونامی باشد، دفن در زباله دان تاریخ و به فراموشی سپرده
شدن ابدی است؛ اما مردن افتخارآمیز، حیات جاودانی و اسطوره قهرمانی است که:
«الْمَنِيَّةُ وَالْأَلَدِيَّةُ» (حکمت ۳۹۶، ص ۵۲۶): مرگ، بهتر از تن به ذلت و خواری دادن
است.»

مرا گر به رزم اندرآید زمان نمیرم به رزم اندرون بی گمان
به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
همی نام باید که ماند دراز نماند همی کار چندین مساز
دل اندر سرای سپنجی میند که پرخون شوی چون بایدت کند
(ج ۴، ص ۲۴۱)

^۱ بدون اجل



احدای الحُسَینین؛ کشتن و کشته شدن:

به طور کلی می توان گفت آنچه رزم آوران و جنگجویان را به میدان نبرد می کشاند، یا مقصود دنیایی و مادی است و یا مقصد الهی و آرمانی. در مقصد اول، ورود سرباز و نظامی به جنگ، یا به اجبار است و یا به هوس اغراض و منافع شخصی و کسب غنائم جنگی و طبیعی است در چنین شرایطی، یک سرباز تا زمانی حاضر است در میدان بماند که جانش در خطر نیفتد. اگر کوچک ترین احتمالی برای پیروزی وجود نداشته باشد، این ترس و اضطراب است که بر او حاکم می شود و این خود، عامل فرار و شکست است.

در مقصد دوم، ورود یک سرباز و سپاهی، برای ادای تکلیف الهی است. در چنین شرایطی، رزمنده هرگز احساس شکست نمی کند و حزن و اندوه به او دست نمی دهد که: «فَمَنْ أَتَقَى وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا يَحْزَنُونَ (اعراف/۳۵) : کسانی که تقوا پیشه کنند و شایسته شوند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.» او از سختی و شدت جنگ یا کشته شدن نمی ترسد و تا آخرین قطره خونش می رزمَد:

گر از خون ما خاک، دریا کنند نشیبی ز افکنده، بالا کنند،
نبیند کسی پشت ما روز جنگ اگر چرخ بار آورد کوه سنگ
(ج ۷، ص ۳۵)

رزمنده جهاد فی سبیل الله، دل خوش به وعده و بشارت خداوند، بی باکانه به انجام مأموریتش می پردازد و شوق به رحمت و جنت و رضوان الهی، آتش عشق وجودش را لحظه به لحظه شعله ورتر می سازد که خدایش فرموده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (توبه/۲۲-۲۰) : کسانی که ایمان آورده و هجرت نمودند و با مال و جانشان در راه

خدا جهاد کرده‌اند، نزد خدا از همه بلندمرتبه‌ترند و اینانند که نیکبخت خواهند بود. این گروه از مؤمنانند که پروردگارشان آنان را به رحمتی والا از جانب خویش و به خشنودی خود و بوستان‌هایی از بهشت که در آن‌ها برایشان نعمتی پایان‌ناپذیر است، مژده می‌دهد. در آنجا برای همیشه ماندگارند. خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.». در جنگ یا دفاعی که هدفی الهی دارد و در جهت آرمان‌خواهی، صبغه جهاد فی سبیل الله می‌پذیرد، کشتن و کشته شدن، هردو ارزش متعالی پیدا می‌کند. پیروزی، سرافرازی شیرین است و شهادت، یافتن هدیه بهشت برین. همان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَرَبُّوْنَ بَنِي اِلَآ اِحَدَى الْحُسَيْنَيْنِ (توبه/۵۲): آیا جز یکی از دو نیکویی (پیروزی یا شهادت و بهشت) بر ما انتظار دارید؟».

فردوسی می‌گوید جنگی که در طرف مقابل آن، اهریمن ناپاک و ضدّ خدایی باشد، نبرد بین حق و باطل است. در چنین نبردی باید کمر همت بست و با توکل به خدا و هوشیاری تمام، وارد معرکه شد. جنگیدن و کشته شدن در چنین میدانی، بهشتی بودن، پاکی از گناه، نیکنامی و جاودانگی را به ارمغان می‌آورد:

بکوشید کاین جنگ آهرمن است	همان‌درد و کین‌است و خون‌خستن‌است
میان بسته دارید و بیدار بید	همه در پناه جهاندار بید
کسی کاو شود کشته زین رزمگاه	بهشتی بود شسته پاک از گناه
هرآن‌کس که از لشکر چین و روم	بریزند خون و بگیرند بوم،
همه نیکنامند تا جاودان	بمانند با فرّه موبدان

(ج ۱، ص ۱۲۷)

به یقین کشتن و ریختن خون دشمن هم در چنین صحنه‌های کارزاری، به گفته شاهنامه، گناه محسوب نمی‌شود. گنهکار خود اوست که آغازگر فتنه و بدکرداری بوده و عواقب و تبعات آن هم دام‌گیرش شده است.



هرآن خون که آید به کین ریخته گنهکار او باشد آویخته
وگر کشته گردد کسی زین سپاه بهشت بلندش بود جایگاه
...بدانید کاو شد به بد پیش دست مکافات بد را نشاید نشست
(ج ۴، ص ۱۶)

نتیجه سخن:

فردوسی علاوه بر بُعد حماسی و نظامیگری، یک معلم اخلاق نیز هست. هم نظامیان را نسبت به مأموریت‌های رزمی خود می‌شوراند و تشجیع می‌کند و هم آن‌ها و همه مخاطبانش را نسبت به وظایف انسانی موعظه می‌نماید. هم فرماندهی و میدان‌داری فردوسی، قاطع و بی‌نظیر است و هم منبر وعظ و انسان‌سازی او قابل تقدیر. آنانی که با شاهنامه او مأنوس هستند، می‌دانند که فردوسی می‌خواهد مخاطبانش را با دو بال شجاعت و رحمت، قهرمانی و مهربانی، ظلم‌ستیزی و ضعیف‌نوازی، برای رسیدن به قلّه بزرگ انسانی به پرواز درآورد.

شاهنامه می‌گوید آنچه به انسان عزّت می‌بخشد و سعادت جاودانی برای او به ارمغان می‌آورد، نیکوکاری است و آنچه ذلّت بار می‌آورد و ننگ ابدی را به همراه دارد، دست یازیدن به بدی و ستمکاری است. به همین خاطر، جای جای این کتاب ارزشمند، با زبان‌های گوناگون، مشحون از همین یادآوری‌هاست که :

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
نماند به جز نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار
نیکوکاران، هم در دنیا ذلّت‌ناپذیر و عزیز روی زمین‌اند و هم در سرای سلامت آخرت، غرق نعمت‌های بهشت برین؛ که به فرموده قرآن مبین: «لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذُلٌّ» اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون (یونس/۲۶): برای کسانی که کارهای نیکو کرده‌اند، بهترین پاداش و پاداشی افزون بر آن خواهد بود.



بر چهره‌هایشان هیچ غبار سیاهی نمی‌نشیند و هیچ ذلتی آن‌ها را فرا نمی‌گیرد. آنان اهل بهشت و در آن جاودانه‌اند.» بنابراین:

تو تا زنده‌ای سوی نیکی گرای مگر کام یابی به دیگر سرای
(ج ۶، ص ۳۳۷)

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه (۱۳۸۲). ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات لاهیجی.

خرّازی، صادق و احمد حیدری (۱۳۷۷): **جهاد و دفاع در اسلام**، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

دشتی، محمد (۱۳۸۳): **امام علی (ع) و امور نظامی**، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع).

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۶). **شاهنامه**، چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). **شاهنامه**، شرح دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران.

محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۱): **میزان الحکمه**، ج چهارم، قم، دارالحديث.